

(۴۴)

مدد نفوس		مدد نفوس	
۶۰ ۰۰۰	آگرہ	۱ ۸۰ ۰۰۰	وہاگہ
۶۶ ۰۰۰	برہیلی	۱ ۷۰ ۰۰۰	بہیلی
۶۰ ۰۰۰	اورنگ آباد	۱ ۶۰ ۰۰۰	عورت
۵۴ ۰۰۰	برودان	۱ ۵۰ ۰۰۰	دہلی
۵۰ ۰۰۰	بنگلور	۱ ۵۰ ۰۰۰	مرشد آباد
۴۳ ۰۰۰	چہپرہ	۱ ۱۰ ۰۰۰	پونہ

بیتکی چند در بیان اجمالی خصوصیات جنوبی
 بهرۀ هندوستان که جهت قرب خط استوا و اعتدال
 ازمنه ظلمت و ضیاء زاینده خیرات حسان و برکات
 بیکران است و محامد نواب مکارم انتساب حیدرعلی خان
 فردوس مکان که مؤسس بنیان حکومت اسلامیه
 سریرنگپتن، و فرازنده لوای فتوحات تا اقصای ممالک
 دکهن، و مناقب بادشاه سلطان نشان طیو سلطان جنت
 آشیان، که طرازنده سریر سلطنت و زینده افسردولت
 و مکننت بوده، مذیل بتوصیف لطائف صفات و شرائف
 ملکات ارکان دولت سنیّه برطنیه که حالا بر تمامت
 ممالک هندوستان بسزادارائی، و ازسواحل شرقی ارض
 جزیره نمای هند تا سواحل غربی آن و از اقصای دکهن
 تا کوهستان شمالی هندوستان فرمان روائی دارند،



طربزا مرز بومی دل نشینی	همایون کشوری خرم زمینی
طرب گاهی پری دآدمی را	وطن گاهی نشاط و خرمی را
ریاح باو مشکینش توان بخشش	صفای آب شیرینش روان بخشش
بوسبر پیزی و گوی هر فزائی	مزابش زاعتدال استوائی

هوایش را نشاط زعفران زار
 چباشش معدن یاقوت و گوهر
 گیاهش زعفران دآس و سنبل
 کهنستان در کهنستان لاله زارش
 مغاص در درمرجان ساحل او
 ابازیرش بیابان در بیابان
 برند از وی ابازیر و تو ابل
 ز ساج و آبنوس و عود و صندل
 بهشتی گشته اش یابی بیابان
 ندیده کس چنین آب و هوایی
 زبان در وصف آن فرخنده کشور
 بسست این فضل کش بر هر تخوم است
 و کهن زینرو شده دار الخلافت
 خنک باش ای زمین مهر پرور
 جمادات تو بارگردن حور
 نه تنهانا تو انرا توان بخشش
 بدین خوبی گیاهست و جمادات
 گلت گر باشد این بدستان چه باشد
 چو دهبلی را چراغ سلطنت مرد

نسیمش را شمیم زلف و لدار
 بخارشش مخزن لولو و عنبر
 نباتش قنقل و جوز و قرنفل
 گلستان در گلستان نو بهارش
 خراج جمله گیهان حاصل او
 ریاحینش خیابان در خیابان
 بکشور تا قواقل در قواقل
 زبان وید مشک و رند و مندل
 بداغ رشک از دفرودس رضوان
 بدین خوبی همانان نیست جائی
 بود لال و کنبه خامه نگون سر
 که آدم بوالبشر از ادبوم است
 مصون باد از هر آسیب و آفت
 نواز شکر سعادت بار آور
 نباتات تو ان توان جان رنجور
 که جانرا نبرد از ای دروان بخشش
 چه باشد گلشن و جان بخش بادست
 ستانت این بود ایوان چه باشد
 گل و بوستان او افسرد و پرزوره

و کهن مانده تنی از ناچهارری
 بهر بوم و بر آن از تباهی
 نخستین تا کمانش را چه بودند
 از ایشان زان سپس باز درستان
 سپهدار مهین شیر سلخشور
 چو سام اندر توانائی و حسنی
 قوی رای و قوی باز و قوی بخت
 نمود از قف تیغ گند ناگون
 امیران دکن از سطوت او
 دکن بد بیشه آتشیر شرنده
 سمات مهتری پیدا از کارش
 بهر بار و که عزمش کرده آهنک
 نظرا از چادشان موکب او
 چو آن دارای دین رخت از جهان بست
 شبه سلطان نشان زیبای شاهي
 می بهرام کین و مشتری خو
 خدیوی نامجوی در پنج بردار
 بکین و مهر ز هر دانا بکین ریز
 جهانگیری به تیغ هندوی زاد

دلیر نامجوی بر د باری
 می بر کرده هزار جیب شاهي
 که بر هر خطم دارائی نمودند
 سنده پور علی حیدر علی خان
 که بنهاده اساس ملک میسور
 چو رستم در کمانداری و درستی
 سرش ز سب کلاه پاش افسر تخت
 دل رایان ملک هند را خون
 رمان از وی چنان کز شیر آهو
 چو روزه دشمنان از وی بلرزه
 نشان جیدری از کارزارش
 کلیدش را نهلا اقبال در چنگ
 دوان در پیش مرکب طر قو گو
 بتختش خرد آفاق بنشست
 های سلطنت ظل الهی
 طرفدار دکن سلطان طیو
 دلیری گرم کین و برق پیکار
 بر زم اسکندر و در بر زم پرویز
 جهانداری با کسب بطوری زاد

بآب تیغ برق کشت پیداو
 رواج دین احمد بود کارش
 صنعت خانه بنیاد کرد او
 بسی آئین شاهی کرد ایجاد
 ز گوناگون عمارات نو آئین
 ز بس آرایش و سامان و سازش
 شده یکسر دکن چون خلد رضوان
 ازان غیرت که اورا بدور اسلام
 برد و نیک نامی از جهان برد
 چو دولت نوبت است و غم گردون
 زمانه آن ورق را در نوشته
 کنون آن تاج و تخت از داد ذوالمن
 کنون اینجامه اعجاز پرواز
 فراتر مانده از حد خود پای
 گویم راه مدح و شاعری پوی
 ز مهر و داد این دولت سخن ران
 ز ارکان و ذواعیانش نشانی
 که بود زویانی و دوری به
 دولت مظهر الطاف یزدان

ز بدو بیان جهانرا شست و شود او
 چو عهد مهدی آمد روزگارش
 جهان از داد و دین آباد کرد او
 بسی دولت سرانهد و بنیاد
 زر نگارنگ باغات و بساتین
 که بست این مملکت رازان طرازش
 پر از ناز و نعیم و حور و غلمان
 چو پروانه بر آتش زد سر انجام
 چو ماند نام نیکو خوش توان مرد
 بهر نوبت ز زرنگی دیگرگون
 بشسته نقش دیگر بر بنشسته
 در آمد زیر فرمان بر بطن
 بر افکن پرده از روی سخن باز
 سخن سنجیده گوی و سخنه بسرای
 هر آنچه فرض شد گفتن همان گوی
 حدیث شرم و آزرش فروخوان
 بده با نغز و زیبا تر بیانی
 خدا حسنت گوید دانشت زه
 چه دولت مطلع اوصاف یزدان

گزین بنجارش و فرزند قانون
 از آن پاینده چون سبع شد اداست
 صفا پرورد نواز شکر گرویی
 شگرف و کاروان لغز و لادیز
 بکیش دل نوازی نرم خویان
 همه دلجوی دراد و پاک پیوند
 نهی از کینه و لبریز از آزر م
 ز کین بگسختن آئین گزین شان
 همه شان بکدل ارصد گره زارند
 عیان زان مهر تا کینه شان
 چو سخن خانه شان این خط خاک
 بسیر اینجهان دلداده و خوش
 در آیند و سر آیند و بر آیند
 کز ایشان هر یکی دارد دنیا
 گران و تیز رو چون کشتی نوح
 ازین کشور بدان گردند دل شاد
 ز دانشش دهر پر آوازه گردند
 چه دانشش را که نگر فتند در کار
 فروغ آگین چو یونان حکمتستان

همه آئین و دستورش همایون
 اسامش برسد ادو مهر و اداست
 بنامیزد خرد پرورد گرویی
 دلیر و پاک و چست و سبکخیز
 بر آه نیک نامی گرم پویان
 همه خوشخوی و آزاد و هنرمند
 همه لطف و مهر و همه شرم
 بهر آینه سخن فرزند دین شان
 ز حکمت هر همه سرمایه دارند
 چو آینه مصفا سینه شان
 جهان پیا چو سیاهان افلاک
 چو مرغان هوا آزاده و خوش
 بهر گلشن زمانی خوش بیایند
 بدان سامان و ساز و رخت و کالا
 همه آزاده بزیند و سبک روح
 علیمان و از اندر مرکب باد
 گزین دستور بار آوازه گردند
 هنر ز اعهد شان شد روز بازار
 شده از قر شان این ظلمتستان

عجب نبود ازین پس گمراهی بوم	صنایع را بر نهد در چین و دور بوم
بتدبیر و بدانش کار سازند	بتاسب فکر خسار در اگدازند
شکیب و آگهی و دور بینی	همه آلات کارشان به بینی
قلم و رکاره یا بی تیغ بیکار	بهر حرم و زبان شان تیغ بیکار
فکنده اعلی در تاسب آتش	وزان زنجیرها پر داخته خوش
کزین بند دوست و پامی اشرا	نه زان بر نهد تیغ و شاخ ابرار
سخن کوتاه بسی همشمار کارند	دور و زده زندگانی خوش گذارند

دروانمایش چگونه مملکت میسور و شهر سویرنگپتن
 دارالملک آن که اساس دولت اسلامی دران، بنانهاده
 نواب حیدر علیخان مبرور بود و آرایش و پیرایش داده
 طیبوسلطان مغفور

میسور صوبه ایست در جنوبی بهره هندوستان، بوم و برشش
 مرتفع و هموار و آب و هوایش شیرین و خوش گوهر،
 در تغایع آن از روی دریای شور، سه هزار ذراع، جانبا
 از ان کوچهای سه هوا بر کشیده از بر بگتد بر بلندی آن

• مترجم از کتاب انظمتک میسور اف طیبوسلطان تالیف کرده یکی از
 نصیبداران افواج بر طایفه هندوستان

بودیم، آب و هوايش صحت آگين و با قابليت اعتدال
 بهترين است، و در اواسط صد هيز دهم مسجدي نو آب
 ميدر علي خان آن مملکت را از تصرف راجه فرمانروايش
 که پيشتر یکی از خراج گزاران دولت دهلوی بود انتزاع
 نموده با استقلال در آن حکومت رانده، سريرنگپتن
 دارالملک میسور شهر است حصين و اسوار در چوار
 غربی ساحل ملینار واقع در میان کسبي و گوه گروا گرد آن زمین
 سنگلاخ است و رود بار و بناچار ملاذیت ایمن از آفات
 و اختار، میدر علي خان نخستین کسبت که در افزونی رونق و بهای
 این بقعه افزوده و طیبه سلطان در نیکو آرایش و پیرایش آن
 بذل جهد نموده عرض شمالیش بب آله است و طول شرقی از
 گوینویچ (رصدگاه انگلستان) هو ما، این دارالملک در جزیره
 واقع است که آنرا دو شعبه رود کادیری احاطه میکند طول
 جزیره چار میل و عرضش یک و نیم میل انگریزی است، قلعه
 سریرنگپتن، مجاور حد غربی جزیره، در این مقام واقع است که
 بر دو شعبه کادیری از هم جدا میگردد، و بر حد شرقیش جائیکه
 آن دو شعبه باز با هم می پیوندند یادشاهی بوستان مشهور
 بنام لعل باغ، سابق برین ایام درین جزیره شهری بود نیکو
 آبادان بنام گنجام خوانده که بر تپائی در بین جزیره جز باغ کور چاک

موسوم دولر باغ یا باغ راچد بر شمالی شاخ کاویری، محتوی بوده؛
 ولیکن هنگام یساق و چاشش افواج متفقه سرداران هم عهد،
 کلان ترین بهره شهر قدیم منهدم گردانیده شده بود تا بجای آن
 دود و مورچال توسط از بهر حمایت و حراست جزیره برپا
 ساخته شود؛ بهره کوچک از شهر قدیم قریب مربع نیم
 میل انگریزی که باقی گذاشته شده از بهر مصلحت اقامت
 تجار مسافر و سکونت افواج سلطانی بوده؛ و این قطعه
 باقیانده که بنام پینه (یا آثار باقی) شهر گنجام نامیده می شود
 و متصل است به بوستان نعل باغ، بسور گلین استوار محاطست
 و آنچه درین مقام بیشتر شایستگی تذکار دارد این است
 که خارج جزیره بیرون سوی هر دو شاخ رود کاویری، عرصه
 ایست از زمین احاطه کرده بخار بست در هم بافته تا بمنزله
 سرحد بیرونی دارالملک باشد هنگام هجوم و تاخت افواج
 اعادی سکنه جو اردو همسایگان آنحدود در آن محوطه که بلجائیست
 حصین پناه جو میگرددند، محوطه بیرون جنوبی شاخ رود، یکسر معمر
 و آباد است ولیکن محوطه شمالی در تصرف افواج دوست
 میسوریه می باشد درون این محوطه که بهره آنرا نهری پهناور
 و عظمت رود کونی برگرفته و فرو پوشیده است شش قلچ
 یا حصن حصین بر مواضع مرتفع آن بر آورده شده است تا سپاه

عراست پیشه جمابیت و پاسداری جزیره از سطاوت
 اعادی خیره پردازند ،
 عمارات شهر سریرنگپتن که از پشت دستک برآورده
 شده اند نیک شگرف و موزون و باقرینه اند ، مردان
 آنجا اکثر تاور و صحت آگین ، زنان ، شیرین شمایل و بد رام
 و کامل اندام ، دل داده آرایش و تزئین ، اغلب رختهای
 شان سپید و فراخ بکمرگاه گرد بسته ، نخستین زاده را از
 فرزندان توأم باقتضای رسم دسواس انگیز آن ملکست
 و در ریاضی اندازند (شاید این رسم از رسوم قدیم این ملک
 بوده است مگر از عهد نواب حیدر علی خان منسوخ شده)
 و بر حسب عقیده هندو اکثر زنان عفت بیان این ملک
 پس از مرگ شوهران خویش بطیب خاطر خود را با جسد
 ایشان زنده می سوزند ؛ مرزین آن خطه و لنگزین سیر حاصل
 میوه خیز است گوناگون اثمار و اصول (یعنی بیخهای خوردنی
 نباتات) و غلات و حب و غیره در آن پیدا می شود ؛ اغلب
 قوت اسافل ناس برنج دماهی است گوشت آنجا غرونا خوشگوار
 می باشد ؛ ساکنانش اکثر مالدار اند و توکم خدایند گله زرگلو این
 و حلقه فیلان ، اکثر مال و نعمت از این غنایم است که از محوزات
 نزدیک و دور بتاراج و غارت آورده شده بودند ؛

مهلت سیور در حدود سال ۱۷۶۳ و مرز بوم بد سور در میان
 سال ۱۷۶۳ و ۱۷۶۵ و سونده در ۱۷۶۶ باره محال در میان سال
 ۱۷۶۵ و ۱۷۶۴ و خطه های کوچک از آن را جگان یا زبیداران
 و پرسرام بھاو در اواسط سال ۱۷۷۴ و ۱۷۷۷ کر ناک
 بالاگھاٹ بیجا پوری در سال ۱۷۷۶ کر ناک بالاگھاٹ
 حیدر آبادی در میان ۱۷۷۶ و ۱۷۷۹، بقصر ف نواب
 حیدر علی خان در آمد؛ و طیپو سلطان پس از جلوس بر سریر
 فرمانروائی، نواح ادھونی بلاری کورگ گئی اناگندی را
 بر ممالک تسخیر کرده والد ماجدش اضافه نموده؛ این امیر مولع
 منت و جاہ کہ بسزایکی از جبابره یا فرمان فرمایان جبار
 شرقی دیار خوانده شده بود از پدر نامدارش بمیراث،
 سرمایہ نعمت و مکننت گرانمایہ اندوختہ بود چنانچه حوزه
 حکومتش کمتر از ششاد ہزار مربع میل آنگریزی نبوده مبلغ
 زر سالانہ خراج و باج آن پس از وضع اغراجات در بایست
 ملکہاری سه کروڑ روپہ در خزانہ عامرہ می رسید و شمار
 عباد ساکنان آن بلاد از شش کروڑ بالاتر، از آن میان
 یک لک و سی و پنج ہزار سپاہ بودند در فنون سپاہیگری
 و مسلحشوری ماہر و پرکار کہ از بہر حمایت کافر عایا در عایت
 عامہ بر ایا در حصون و ثغور و قلعات ممالک محروسہ متعین

بودند، علاوه این جمعیت مسطور قریب یک سده
و هشتاد هزار نفر از سپاه، ملازم بارگاه بودند از بهر پاسداران
و حمایت جان و خانمان و خزاین و قلعه و شهر سلطان
از گوناگون طبقات و مختلف خدمات از سوار و پیاده
چون جانداران و حارسان و قلعه داران و توپچیان و نیزه داران
و بان داران و کمانداران و گرز برداران و غیر ایشان از
گوناگون طوائف انام چون دکهنیان و کرناکیان و ایرانیان
و حبشیان و فرانسویان و مانند شان؛
باشندگان سررنگین در باره دین و کیش با رسم و
عادت خویش تخصیص سخت گیراند و متعصب و باجماع
مخالف خود در عقیده کمتر آمیزند؛ پیشتر ازین ایام مخالف
عقاید عوام سبب خونریزی و کشت و خون عام گردیده
است اگر چه این مرز بوم بکثرت مال و نعمت، موسوم
است، ولیکن از طبقات مردم همین اهل خدمات عالیه
بسیار مالدار و تونگر و بفرادانی سیم و زر مخصوص و مشهران
و بس، غله و ابواب جلیله تجارت را از آن برکار ساختن از
آئینهای پسندیده نواب حیدر علی خان بود و طیبو سلطان
این عادت نحوست فشان را از پدر بزرگوارش بمیراث
در گرفته؛

در اوقات بد و اعی فساد و از نظام افتادگی دولت کلیه
 تیموریه که علت موجبه کون و هستی پذیرای ریاستهای
 جزئیه در دیار جنوبیه و ممالک شرقیه و غربیه شده :

چون پرتنگی و قساوت اورنگ زیب عالمگیر
 (پسین فرمانفرمای نامدار دولت تیموریه) که اورا بی باکانه
 بر ریختن خون برادران و کشن پدرش در زندان و سفاک
 و مای بسیاری دیگر از خدا بندگان و لیر کرده بود، و فرط جلالت
 و هوس از ویاد جاه و کمیتش که ویرانی محابا بر تخت و تصرف
 مرزوبوم (مجاور ممالک محروسه) مملو که مرزبانان دیگر، قائد
 گشته، و مزید گریزی و ددایش که خوبشان و نزدیکانش را
 باهم در مقام کینه و رزی و نامهربانی و با خودش در محل توهم و
 بدگمانی داداشند، و شدت تشریح و تعیش در دین
 و طاعت (زاینده هزار گونه رنجوری و علت) که را بجان
 و طرد این هندوستان را با الطبع برید سگایش باعث گردیده،
 اولاً سیر سلطنت تیموریه را گونه سخت بیان و منزلزل
 ارکان، دارکنان و دولت و اعیان حضرت آن دولت
 عظیم را بد دل و بدگمان ساخته بود، و ثانیاً جنگ و پیسگان

و سستیزه و شنار اولاد و بنا بر شش که پس از انتقال ادا زمین
 دار ناپایدار صورت گرفته و تنعم و بیزارای ایشان از
 رنجبرداری و رنجشیت مهانت شهر یاری، و در محبت
 زنان نابکار هندوستان و فرمایگان نابسامان آن، در مسنی و بیخبری
 شب و روز بخلت سر آری، یوما فیومادر جمعیت و انتظام آن
 سلطنت و مکتب، سنگ تفرقه و پیرشانی در انداخته، حاکمان
 صویجات آن مملکت وسیع القضا سر از گریبان استقلال
 بر آوردند و از تسلیم و اطاعت ظلّ الهی که وجود ظلیش رو
 بکا هیش و تباهی نهاده چون سایه نبرد از ان از ان جز نام نشانی باقی
 نمانده بود، سر عصیان بر تافتند؛

و از جهت بر افتادن نواحی و اطراف مملکت از نسق
 و نظام بسبب خالی ماندن تخت سلطنت از وجود پادشاهی
 خداوند اقتدار و شکوه که حدود و اطراف آنرا سیاست و
 هیبت نیکونگاه، و ایادی جماعه ظلمه و قه متغلبه را از تعدی و تطاول
 کوتاه داشتی، در هر ناحیه سرداری و در هر خطم و عویداری
 پیران را دیده نمودم بر آورده علم ریاست بر افراشت؛ احمد شاه
 درانی در افغانستان و فرقه مرهتّه در مرز و بوم و کهن و جماعه
 انگریزان در صوبه بنگاله و سواحل غربی سبز زمین جزیره تنجائی
 هندوستان، و نواب صید علی خان میر در و در بوم و در سبزو

و کانور و کزیه و بته نوز و شانوز و کتره و نگر و کایکو مست و سایر اینها و دیگر
 نواحی و اقطار آن دیار ، مبانی حکومت را اساسین نمودند ،
 آن حوادث و تقالیب او ضاع روزگار که در دیار و کهن
 کار حیدر علیخان را از حالت سپیداری و سرگردانی ،
 در گذرانیده او را بر سریر فرمانروایی و کشور خدیوی و ولداری
 متمکن گردانیده تقریباً معاصر آن سوانح و انقلابات او و اولاد او
 در صوبه بنگاله که دنباله آن منجر بدان گشته که شرقی هندیه کنینی
 یعنی نایب انگریزی نامزد شرقی صوبه هندوستان از حالت
 تجارت مختصر بمسبب جلیل دیوانی این سه صوبه بنگاله و بهار
 و او دایسه اقصای یافتند و از آن پس از مطلع دیوانی در اندک زمانه
 نیز جهانفروز سلطانی طلوع نموده بر تمامی مرز بوم محتوی برناز و
 نسبت فرادان نهانیده خیر است بیکران بر تواند داشت ،
 و اعیه ارتقای حیدر علی خان بر معارج حکومت در حدود جنوبی
 هندوستان همان باعث عروج کنینی انگریزان بوده بزمعارج سلطنت
 در ممالک شرقی آن ، و علت مشترک آن داعیه و این باعث
 مرجع مرجعی نمایان بود که از ریه کفر یغاه تاراج افواج غریبه بقیامت
 نادر شاه ایرانی و احمد شاه درانی در ممالک هندوستان صورت
 گرفته ، و بناچار ، پس از آنکه از ناستوده شیم عالمگیر (چنانچه بالا بدان
 اشارت رفت) این دولت مشرف باقتبال نشسته و از

جنگست و جدال بسیار و کشت و خون خانگی فراوان که در میان
 اولاد و عفاوهن بر وقوع آمد کار سخن بقدر و زوال گراییده بود از
 نهب و تاراج ناوبرشاهی اولاد از یغما گری و غارت دستگیری
 احمد شاه بدلی چند باره اثری از آثار سلطنت باقی نمانده و دست
 روزگار خاک مذلت گوناگون بر مغارق واپس مانده گان دوده
 یاری افشانده؛ حاکمان و صوبه داران آن دولت
 عظیم الشان که بر چندین صوبه بجات فراخ و وسیع که یکیک
 از آن بسر خود مملکتی بود استوار داشت از اطاعت و نیابت
 آن دولت سز بر تافته دم از استقلال و استبداد زدند
 و بد داعی رشک و هم چشمی در صدد استیصال یکدیگر
 شدند؛ چنانچه مشاهده این خصوصیات نهمین کنیپ تاجران
 طبقه انگریزی و جیدر علیخان زادرین زمان دعوت کرده بود
 که بنای حکومتی در آن نهند و این چنین فرصت کار را از
 دست ندهند؛ بلکه جماعه مرهته را نیز که بنیان ریاست شان
 پیش ازین روزگار صورت تاسیس پذیرفته بود و نمک
 قلوب و اوه تافتو عایت خود را از سر کار ششاهی مملکت جید را بلا
 تا حد دو سه ملی و آگره و از خلیج کنی که بر سواحل غربی زمین جزیره
 نمایی هندوستان واقع است تا خلیج بنگاله یا سواحل مشرقی
 آن مدار نمایند و بهیبت و سطوت خود را اولاد سر تا دست

ممالک که مابین این دو دوازه در آمد احمد و از بیست که
 دارالملکت این فرقه متغلبه در مرکزی بهره هندوستان
 است و اسپان آنکان خاصه ماویان سرزمین ایشان خیلی
 سبکتاز و تیز جوالان می باشد یکسر مصائب صویجات شکسته
 بسته گردیش خود را با خیول تیزتکت و باو رفتار و افواج
 یغماگر جبار خویش و وبالاساخته ؛

در بیان فطرت ارجمند و همت بلند و مطامع دور و دراز
 نواب حیدر علیخان و سابقه درست خداهش در کفایت
 مهام سپهسالاری و مهمات ملکداری و شمائل نفسانی
 آن سپهبد کامگار دولت جدید رابانی ؛

اگر چه اختلال نظام مهمام دولت دهلوی سبب بروز
 چندین طرفدار فرصت و وقت غنیمت شمار گردیده ،
 و لیکن از میان آنها به جا چو بیان ، نواب حیدر علی خان ممتاز و بزمید
 قابلیت کشورگشایی و صلاحیت دارائی منجاز بود چه این
 سپهبدار بختیار نه مانند دیگر نوابان و صوبه داران ، پس از یلبست
 و باجگزار می دعوی استقلال در حکومت و طرفداری کرده ؛
 و نه مانند قدیم راجگان هندوستان سراز اطاعت و فرمانبری بر تافته
 با سردار مرزبانی خاندانی خویش ، قدم هست برافشوده ؛ و نه چون

رئیسین قبیله و آلوس ، که در هوس بلندی نام و از دیو و تنگ
 و ناموس بهداستانی و پای مردی ایشان خاصه در این چنین زمان
 در ممالک توران و ایران مصدر امور جلیله میگردد ، رنگی
 بر روی کار آورده ؛ و نه به برافراشتن رایت امامت یا ولایت
 و گرد آوردن خلایق به عوت چنانچه اکثری از پیشینیان
 و کمتر کی از پسینیان بدان جیله و بدین وسیله از مرتبه ولایت
 و پیری بدرجه علیّه حکومت و امیری رسیده اند ، از حفیض مروسی
 باوج رئیسی ارتقا نموده ، بلکه بمحض سعادت طالع
 و بلندی فطرت و علوی هست و مزید هوایی جاه و مکننت و فرط
 آرزوی بلند نامی و رفعت که توانائی و صلابت اعضا و تیزی
 و قوت حواس ظاهر و نیر و مندی و اصابت قوای باطن و کمال
 تفرس و تفلن و وفور یتقذ و بیداری در مهمام ملکه اری و تطلع بر آثار
 و اخبار دور و نزدیک از بلاد و عباد و تفحص از ضایر و سرایر اعدا
 و تحمل شاق روزهای سجا و بخشش و بخشایش بجا و تدبیر و مشورت
 در مهمام عظام و مانند آن خجسته صفات و فرضنده ملکات ، اود را
 نیکو شایسته این هوا و این آرزو گردانیده بود از حفیض
 سپیداری باوج گرانمایه کشور خدیوی و شهر یاری ترقی نموده ؛
 هست والا نهست او در هوای کشور کشائی و هند خدیوی همین
 تصور بود بر اینک دولست و دود پیموریه از آسب و تاسیب و فتنه را

بروفق و بهای بیشین باز آرد و وسطوت باغبان و فاعبان آنرا
 بر شکند، سپس بر آن آب بچو باز آمده را بسوی دود و جودیه
 (یعنی خانه ان خویش) باز گرداند بلکه آن امیر و لتیار بر درایت
 و کفایت خود در باره کشور کشائی و تاسیس بنیان و ادائیگی
 آنقدر وثوق داشت که مطمع نظر بلند و فطرت ارجمندش این
 بود که بتجدید آن دولت را چنان اساسی نهاد و حوزه آنرا چنان
 سعی دهد و مدت آن دولت را چنان پاینده گرداند که نسبت
 به نخستین بنا استوار تر و فراختر و بناچار پایدار تر باشد؛ و امیران
 باغی سست بنیاد و صوبه داران طاعی خدیعت نهاد را که بر خرابه
 آن دولت سراد ویرانه آن شاهانه بنا بمواد و خرد و ریزه باقیانده اش
 عمارت امارت بر آورده بودند آنچنان خوار و مبتذل می پنداشت
 که ز بهار شایستگی آن منزلت و مقام که بر حسب اقتضای بخت
 و اتفاق، مترف آن شده بودند نمیداشتند و از شعار و دثار
 مردی و مردمی و کفایت دورایت که در روز میاید این، همت
 رزم آرا بی و دشمن شکنی را شایستی، و در روز دیوان مصالح
 مملکت اندیشی و رعیت پروری را بایستی، یکسر عاری و عریان
 اند، و بجای آنکه آن امیران پست فطرت را نخل انداز
 عزایم طبله خود انگاشتی اموال و رجال ایشان را بتدبیر
 شایسته خود بر حسب اقتضای مقام زاینده، نقت و وبال خود

شان می پنداشت، در میان امیران عهد خویش، همین جماعه مرهته را مختل مقصد و مرام خود توهم میکرد، ولیکن چون از مدت ستادی با آن خاقلان باعاقبت اندیش آنگونه نزد حریفانه می باخت و آنچه آن جبهه و فسون برهمزن جمعیت آن یغماگران که دفع خاص حکومت شان بدان آسانی برهم میخورد و بکاری برد که در آن بکام دل فیروز میگردد او را ازین معنی مایوسی نبود که بمقتضای پس زردلهای ایشان بر باید یا بفته انگیزی خانگی اتفاق و اقتدار ایشان معطل و بیکار دارد تا آن زمانکه افزونی اقتدار دولت روز افزونش نظادل ایشان بسته گرداند و پای سگاپوی شان در شکستن عز و شانش شکسته؛ ولیکن تمامی اندیشه های دور دور ازش در باره افزایش دولت و جاه خام ماند و بیکسر منصوبه بایش ناتمام و جنگ و جدال ستادی ملالت انگیز که در کرنا تک صورت گرفته بود او را شمر سودی و مستج امید بهبودی نگردید، و اگر در تمشیت مصالح و شمسانش خلل انداخت مفاسد آن برابرانه بسوی او عائد گشت؛ او برای پیش پیشش در یافته بود که عهد آشتی و اتفاق در میان انگریزان و جماعه مرهته اگر حالی صورت نگرفته احتمال قویست که عنقریب بعجل آید و این معنی بدلائل عقلی قبل از وقوع نزودی ثابت شده بود که سبب جداستانی این دو فرقه بد سگالان که از افزایش جاه

و جلالتش در رتب و شکست می سوختند و از دست و پا زدوی
 مردانه او سرچنگهای نمایان و شکستهای عیان خورده بودند تقسیم
 ممالک محروسه اوست که مطمح نظر ایشانست، و نیز به نظر
 دورنگرش مشاهده کرده بود که انگریزان همگی افواج خود را
 بسوی او متوجه خواهند کرد، و جنود بنی و بنگاله تمامست جد و جهد
 خود را بر رخم او در حدود ملیار بکار خواهند برد جائیکه سپاه حمایت
 پیشه اش بسیار کم است و بسیر و بناچار آن ناحیه بی پناه از
 ممالک دیورش ایشان تباهی پذیرد؛

القصد عهد صلح و صلاح که حیدر علی خان آنچنان از دسترسید
 در میان فریقین بد اندیشش بوساطت ماد هوجی سیندهیه
 بسته و بکار دانی و سابقه شعاری سطر اندرسن سربراه
 نموده شد؛ شرط نهم از شرایط عهد و میثاق بسته این بود که
 حیدر علی خان همگی بوم و بر را که از دولت انگریزیه تصرف
 کرده بود باز پس دهد و تمامی اسیران را که برگرفته و اگذار
 و در آینده از ناخست دیورش احضار کند،

بر حسب پیش گویی حیدر علی خان از بنی جمعیتی از سپاه
 بقیادت جنرل مانچیس بسواحل ملیار بیار بگری کرنیل
 هنبر سطن که بگام اضطرار خائب و خاسر از پلاچری میرفت
 فرستاده می شود طیو صاحب باستماع این خبر بر سیل ایلغار از کرناچک

تیزبختانت تاراه تلاقی شان زند و با جمعیت گران از سپاه
محموب سطر لالی سپهدار قشون فرانسیسیه بهیبت
مجموعی بر افواج انگریزی حمله آورد ولیکن بدافعه پرولانه کرنیل
مالیو و تا کام باز گردانیده شد؛ آنگاه طیپو صاحب بزودی خیمه برکنده
از راه پلاچری بر جناح استعجال بازگشت؛

موجب بازگشت ناگهان طیپو صاحب، خبر وحشت اثر
بیماری یامرگ حیدر علی خان بود که بدو رسیده؛ مرگ این سپهسالار
نامی اگرچه چندی پنهان داشته شده ولیکن گمان غالب همین
است که در اخیر سال ۱۷۸۲ این واقعه ناگزیر صورت گرفته؛
الحق نواب حیدر علی خان یکی از فرمانروایان عظیم الشان و
سپهداران بدیع العوان هندوستان بوده فطرتش
عظیمتی داشت و سعنی که یک مرتبه بر تالی خصوصیات سپهسالاری
و شهر یاری میرسید و بر خطوب میدانی و مهام دیوانی اخوا
می نمود؛ از کار و بارش چنان پیدا میگشت که گوئی تمامی هندو کمال
که در بایست تا سبب و تابد سلطنت جلیله باشد مابده عطایای
و هبی یاطبعی از فطرت از جهند او بر رسته بود، و کمال ژرف
نگاهی از کو چکترین نمایش با آغاز امری بانجام آن ملی می برد که ز نهان
از نظر شاملش غایب نمیگردید؛ ساختن آنچه انجمن جیشن صاحبشور
پرچاکت و پست از مردم هندوستان که از ان گاهی بر تهاسته

و شاید برخواهد خاست، و تسخیر کردن بعضی ممالک بزرگ شمشیر،
 و دست آوردن دیگر بلاد بقوت رای و تدبیر، و برداشتن
 این ممالک و بلاد را بدان درجه از عمارت و رفاهیت و امنیت
 و شکفتگی که پیشتر از آن در آن نشانی نبود کوشیده بود از درایت
 و کفایت نواب حیدر علی خان و شیره از فطنت و فراست
 آن بانی سلطنت جدید در هندوستان، علاوه بنیاد نهادن
 دولت جلیله و فرود آوردن طبقات اهل فرنگ که سر باوج
 حکومت و ایالت برداشتن می خواستند بحضیض حالت
 نخستین شان که تجارت و کارخانه داری باشد تا مشابه دیگر
 تحت حمایت و فرما برداری سلطنت هندوستانی زندگانی میکردند باشند،
 همت و الایش بدان مرتبه علیه رسیده بود که نه همین میخواست
 که مرتبه عظیمه ملک التجاری را که از آن برتر پایه در عالم تجارت
 نباشد از آن دولت هندیه در آشیه یا بلاد سمران قایم گرداند،
 بلکه ازین مقام بالاتر برود و از کرده بدان اوج رسیده بود که در ممالک
 شرقیه هیچ هست بلندی کمندی بکنگره اشش نینداخته یعنی مطمع
 نظرش این بود که بنای سنگاری از جهازات یا جمعیتی گرانمایه اند
 مراکب جنگی و دریایی برزند؛ تا بوسیله آن سواحل شرقی و غربی
 هندوستان از تاخست و تاراج و تغلب و تصرف یگانگان همواره
 محفوظ و از رفاهیت و امنیت محظوظ بوده باشد، اگر چه حیدر علی خان

آئینگری و قانون سازی را شیوه نوزیده باری در ممالک
محدوده خویشن ظاهر ابراهیم و کمال گوهریش آبخنان دستور است
آرمیده فرمانروایی و قوانین سنجیده دارایی را تاسیس نهاد که
نهمین رعایای چندین بلاد سفیر کرده بدید، خواه و مهر در وجود
کرامت آموزش باقصی الغایه بودند بلکه ساکنان دیگر بلاد مجاور
ممالک محدودش بدل آرزوی آن داشتند که در کنف
حمایت و عراست او در آیند و در سایه عطف عام او خوش
و خرم زندگانی کنند؛ همین جماعه ناران از میان رعایای ادب سرکشی و
طنبان که خاصه آن طبقه است مشتاب بودند چه اینجماعه طاغی اگر چه ظاهرا
سهولت سخن گرییده بودند هنوز سرشت عاصی و سرکش
شان از تسلیم و انقیاد ابا می نمود؛

نهمین عربان جنگجو در امور وابسته رزم و پیکار باعیدر علی خان
در مقام ترس و باک بودند بلکه در خون و تدابیر ملکه آری نیز از حساب
میگرفتند و پر حذر زندگانی میکردند، القصه هیچ ارتباب درین باب
نیست که ادیکی از جلیل القدرترین مردم روزگار خود بود در خصوص
ملکه آری خواه در ولایت فرنگستان خواه در ممالک شرقی آن،
(از همین ملکات ادیکی این بود که) از ستمگری و بیرحمی آنقدر بیباک و
بری می زیست و از مردم آزاری آبخنان مجتنب و محتاط می بود که
می توان گفت که او درین باب از تمامی کشور کشایان قدیم بلاد

شرقیه که اخبار ایشان بار سبیده گوی سبقت ر بوده یا برزید
 شرف ممتاز بوده، ولیکن چون او از خیانت و ناهنجاری خانگی
 پرستغفر بود و امانت و دیانت را خودش بجو کار می بست
 و شرایط جنگ و پیکار را اینک مراعات میکرد، بنا بر این در
 عقوبت مجرمان و مکافات خایان بغایت سختگیری می نمود
 چنانچه در بعضی ازین گونه صورت نزد مردمان ظاهر بین خاصه آنانکه از
 حقیقت واقعه آگاهی نداشتند و در پرده شس آن اعتنا نه، چنان
 مخیل میشد که مگر او از طبقه جباران یا جرگه سنگدلان و خدا دور است
 و (از گزیده عادات ادیکی این بود که) از پیهوده و انمایش
 وحشمت و نخوت آمیزشان و شوکت که از همین عادات
 در بارهای هندوستان است نفرت میداشت، و بادوستان
 و در باریان و منصبداران با غایت همدنی و موافقت و آشنائی
 و مباسطت می زیست؛ و از تمنع و احتشام که سبجیه امیران
 شرقی است می پر هیزید و در خانه و در حضر چنان بی تکلف
 و آزادانه زندگی میکرد که در لشکرگاه و سفر،
 اگر چه نواب جیدر علی خان نسبت بطبقه انگریزان
 از رهگذر خطای خودشان و قدری از جهت رخنه گری و ظلم
 اندازی ایشان در منصوبه پایش کار عداوت و عناد را بغایت
 رسانیده بود و گویی دشمن جانی ایشان گردیده از امارت